

۷ فوریه ۱۹۳۵

کتاب خاطرات چنان شکل ادیبی نیست که برای من جاذبه داشته باشد، بیشتر دوست می داشتم بتوانم روزنامه ای انتشار دهم، ولی بدین کار دسترسی نیست... جدا بودن از هرگونه فعالیت سیاسی مرا بر آن می دارد که با پناه آوردن به خاطره نویسی این جای خالی را پر کنم. هنگام شروع جنگ جهانی نیز که در سوئیس بودم و با جهان خارج ارتباطی نداشتم، هفته ای چند خاطره نویسی کردم و دیرتر، یعنی در سال ۱۹۱۶، پس از اخراج از فرانسه هم، در اسپانیا، زمانی بدین کار پرداختم و گمان می کنم که خاطره نویسیم به همین محدود باشد.

اکنون بار دیگر زمان آن فرا رسیده است که به یادداشت های سیاسی پناه آورم. تا کی این کار را ادامه خواهم داد؟ نمی دانم، شاید ماه ها ولی به هیچ وجه سال ها وقت صرف این کار نخواهم کرد. در این یا در آن جهت، حوادث باید به یک نتیجه نهایی منجر گردد و بدین طریق به خاطره نویسیم پایان بخشد.

لاسال<sup>۱</sup> زمانی نوشت که مایل است دانسته های خود را ننوشته بگذارد، تا بتواند دست کم قسمتی از آنچه در توانایش است انجام دهد. چنین آرزویی برای هر انقلابی در خور فهم است. ولی باید موقعیت را آن چنان که هست دریافت. درست از آن رو که مقدر من بود تا در گذشته در حوادث بزرگ، شرکت تعیین کننده داشته باشم، اکنون همه امکانات عمل از من سلب شده است. من می مانم و کوششی در تعبیر حوادث و دیدن مسیر آتی آن. این مشغولیاتی است که در آن رضایت بیشتری از مطالعه محض می یابم.

---

<sup>۱</sup> - فردیناند لاسال (۱۸۲۵ - ۱۸۶۴) یکی از دوستان مارکس بود که «جمعیت کارگران آلمان» را که نخستین سازمان سوسیالیستی بود بنیاد گذارد.

در اینجا تقریباً فقط از راه روزنامه‌ها و کم‌یا بیش هم‌تبادل‌نامه، با زندگی در تماسم. جای شگفتی نیست اگر یادداشت‌هایم شکل بررسی روزنامه‌ها را بخود بگیرد. نه تنها جهان فکر روزنامه‌نگاران علاقه‌ام را به خود جلب می‌کند، بلکه نیز تاثیر عمیق نیروهای اجتماعی، آنچنان که درآینه مطبوعات نمایان است. بدیهی است که نمی‌خواهم از این بابت محدودیتی برای خود قائل شوم. مزیت و متأسفانه تنها مزیت خاطر نویسی این است که مقید نبودن به وظایف و قوانین ادبی خاصی را مجاز می‌کند.

## ۸ فوریه

تصور اینکه بتوان مشغولیاتی آزادنده‌تر از خواندن نوشته‌های لنون بلوم<sup>۲</sup> یافت، کار دشواری است. گویی این مرد با فرهنگ و به نوبه خود باهوش، ابتدال‌های سالنی و چرند مؤکد گفتن را هدف زندگی خود قرار داده است. مسأله این است که او مدت هاست از بازی سیاسی بیرون است. او از عصر حاضر خوشش نمی‌آید. در مقایسه با گردباد تهدید کننده زمان ما، توانایی ناچیز او که به درد بیا بروهای پارلمانی می‌خورد، ناچیز و بی‌اهمیت جلوه می‌کند. مقاله شماره امروز به سالگرد ۶ فوریه تخصیص داده شده<sup>۳</sup> بدیهی است: «روز، روز فاشیسم نبود» با

---

<sup>۲</sup> - لنون بلوم (۱۸۷۲-۱۹۵۰) پس از جنگ جهانی اول در حزب سوسیالیست فرانسه کسب شهرتی کرد و در سال ۱۹۳۶ نخست وزیر شد. روزنامه پوپولر به دست بلوم افتاد و از این راه ارگان حزب سوسیالیست فرانسه شد.

<sup>۳</sup> - در ۶ فوریه ۱۹۳۴ گروهی از ناسیونالیست‌های دست راستی کوشیدند تا کابینه دالادیه را ساقط کنند که بدین کار موفق نشدند.

وجود این فلاندن<sup>۴</sup> در اوج قدرت نیست. «آشوبگران فاشیست بر نقاط ضعف خود غلبه می کنند.» بلوم نیرومند فلاندن را به علت ضعفش سرزنش می کند و به وی اتمام حجت می دهد: له یا علیه آشوبگری فاشیست ها. با وجود این، فلاندن به انتخاب یکی از این دو مجبور نیست.

تمام قدرت او در این است که در مرز میان غارتگران فاشیستی و قدرت کارگری ایستاده است. به همان اندازه که بلوم و کاشن<sup>۵</sup> ضعیف می شوند، خط تقسیم قدرت ها به سود فاشیسم تغییر می کند.

استالین زمانی قوی به جهان آورد که سوسیال دموکراسی و فاشیسم بچه های دو قلو هستند. و اکنون سوسیال دموکراسی و استالینیسیم بچه های دو قلو شده اند: بلوم و کاشن. ولی این دو در عین حال به هر کاری دست می زنند تا پیروزی فاشیسم را تضمین کنند.

اومانیته<sup>۶</sup> همچنان عنوان «روز، روز، روز فاشیسم نبود» را فاتحانه چاپ می کند. این پیروزی «جبهه واحد» مقتدر را فلاندن ناتوان دست و پا کرده است. تهدید جبهه واحد، یعنی گسیل داشتن کارگران به میدان کنکورد، یعنی فرستادن توده های غیرمسلح و بدون تشکیلات جلوی لوله های تفنگ نظامیان مسلح و مجهز، ماجرابی

---

<sup>۴</sup> - پیر آنتین فلاندن (۱۸۸۹-۱۹۵۸) رهبر جمهوری خواهان چپ - وی زمان درازی وزیر کشور و شش ماه نیز نخست وزیر بود.

<sup>۵</sup> - مارشال کاشن (۱۸۶۹-۱۹۵۸) در جنگ جهانی اول مدتی رهبر جناح راست حزب سوسیالیست فرانسه بود. پس از انقلاب اکتبر کمونیست شد و زمانی درازی رهبری فراکسیون کمونیست را در مجلس نمایندگان به عهده داشت. وی در مبارزه با تروتسکی یکی از سرسپرده ترین کباده کشان استالین بود.

<sup>۶</sup> - اومانیته تا سال ۱۹۲۰ بانفوذترین روزنامه حزب سوسیالیست بود و پس از آن تاریخ ارگان رسمی حزب جدیدالتأسیس کمونیست شد.

است جنایتکارانه، اگرچه مسأله بر سر یک تهدید واقعی هم باشد. ولی در اینجا مسأله در به صدا در آوردن طبل تو خالی است که بر سر آن با فلاندن ناتوان تبنانی شده است. ویکتور آدلر<sup>۷</sup> یکی از استادان بی نظیر این نوع تاکتیک ها در زمان های گذشته بود که یادش به خیر (از حزب او چه به جای مانده است؟).

اتهامات امروز در پوپولر و اومانیتیه علیه فلاندن، چیزی جز رد کم کردن قرار و مدارهای دیروزی با وی نیست. این آقایان می پندارند که می توانند تاریخ را بفریبند، غافل از اینکه فقط خود فریبی می کنند. در این گیرودار تان<sup>۸</sup> با ارتشا و فساد مبارزه می کند.

راکوشی<sup>۹</sup> به حبس ابد محکوم شده است. سالیان دراز در زندان منش و کرداری را که شایسته مردی انقلابی است، حفظ کرد. در هر حال این اعتراضات بدون انعکاس اومانیتیه نبود که او را از اعدام نجات داد. مطبوعات بزرگ فرانسوی و در رأس آنها «تان» نقش بسیار مهم تری در این کار داشتند. این روزنامه له راکوشی و علیه حکومت مجار بود، همچنان که استالین را در برابر زینوویف<sup>۱۰</sup> تبرئه می کرد، بدیهی

---

<sup>۷</sup>- ویکتور آدلر (۱۹۱۸-۱۹۵۲) در سال های ۱۸۸۹ رهبری حزب سوسیال دموکرات اتریش را بر عهده داشت و پیش از جنگ جهانی در انترناسیونال سوسیالیست نقش مهمی بازی می کرد.

<sup>۸</sup>- «تان» ارگان غیررسمی همه حکومت ها بود و ناچار روزنامه ای بود حائز اهمیت، ولی تروتسکی این روزنامه را به اعلا درجه غیر قابل اعتماد می دانست.

<sup>۹</sup>- ماتوس راکوشی (متولد ۱۸۹۲) عضو کابینه حکومت شوراهای کوتاه عمر مجارستان در سال ۱۹۱۹ بود. وی سپس در رأس حزب کمونیست مجارستان قرار گرفت و در مبارزه علیه تروتسکی فعالانه شرکت داشت. راکوشی به علت فعالیت غیرقانونی کمونیستی به حبس ابد محکوم شده بود. او تا سال ۱۹۵۶ که به اتحاد جماهیر شوروی پناهنده شد منشی حزب کمونیست مجارستان بود.

<sup>۱۰</sup>- زینوویف (۱۸۸۳-۱۹۳۶) از نزدیکان لنین و از همراهان وی در سال های تبعید از ۱۹۰۵ تا انقلاب اکتبر بود. در سال ۱۹۱۹ رئیس انترناسیونال سوم شد و با وجود اینکه

است که در هر دو مورد به علت مصالح «میهن پرستانه» مگر مصالح دیگری هم می تواند در سر لوحه کوشش های «تان» قرار بگیرد؟

مسئلاً در مورد زینوویف ملاحظات محافظه کارانه اجتماعی نیز وجود داشت. خبرنگار «تان» در مسکو که از قرار معلوم حدود و ثغور خود را خوب می شناسد، بارها موکداً گزارش داده است که زینوویف و اصولاً همه تعقیب شدگان گروه مخالف، در سمت چپ دولت قرار دارند و از این بابت جای نگرانی نیست. مسلماً راکوشی هم در سمت چپ هورتی<sup>۱۱</sup> قرار دارد و خیلی هم چپ. ولی در این مورد مسأله بر سر خدمت کوچکی است که باید به کرملین کرده شود. می توان پذیرفت که در این خدمت نفع شخصی در نظر نیست؟

وزارت کشور، تظاهرات متقابل کارگران را که برای ۱۰ فوریه تعیین شده بود، ممنوع کرده است. درست به همین علت که کاشن و بلوم از فلاندن ناتوان انحلال اتحادیه های فاشیستی را می خواهند، او را در برابر سازمان های کارگری تقویت می کنند. دستگاه نئونبپارتیسم به کار افتاده است. بدیهی است که کاشن و بلوم در مطبوعات شان به فلاندن ناسزا می گویند و این برای هر دو طرف به یک اندازه سودمند است. این حضرات از ممنوع شدن تظاهرات قلباً و باطناً خوشحالند.

---

در سال ۱۹۲۳ در مبارزه با تروتسکیسم شرکت مؤثر داشت، بعدها در نبرد با استالین با وی متحد شد. زینوویف که خطر اخراج از حزب را حس کرده بود، در سال ۱۹۲۸ از مبارزه سیاسی کنار کشید. ولی با وجود این در سال ۱۹۳۶ در نخستین محاکمه نمایشی در مسکو محکوم به مرگ و تیرباران شد.

<sup>۱۱</sup> - نیکولدز هورتی (۱۸۶۸-۱۹۵۷) فرمانده دریاداری پادشاهی اتریش- مجارستان بود و پس از سقوط دولت کمونیستی مجار در سال ۱۹۱۹ در رأس حکومت نظامیان قرار گرفت.

روبراه شدن کارهای شان و امکان ادامه فعالیت شان را به دست تقدیر الهی سپرده اند.

تعداد اعتصاب کنندگان مشمول کمک نقدی به ۴۸۳۰۰۰ نفر رسیده است. بلوم در مورد اعتصاب کنندگان، فروسار<sup>۱۲</sup> را در پارلمان جلو فرستاد. این کار برای بورژواها یعنی: «خیالتان از اعتصاب کنندگان آسوده باشد، چیزی شما را تهدید نمی کند، فقط پارلمان و آزادی های ما را حفظ کنید».

## ۱۱ فوریه

خاطرات روهم<sup>۱۳</sup> رئیس ستاد گروه حمله (اس.آ) که بعدها به دست هیتلر تیرباران شد، با وجود بیرنگی اش تصویری موثر از ابتدالی به دست می دهد که در این جرگه ها حکم فرماست.

تفاله های روانشناسی آشتی «طبقات» جای مهمی را در سوسیالیسم نازی ها می گیرد. نسبت بی اساسی را که مارتوف و دیگر منشویک ها<sup>۱۴</sup> به بلشویسم

---

<sup>۱۲</sup> - لونی اسکار فروسار پس از جنگ جهانی اول زمام امور حزب سوسیالیست فرانسه را در دست داشت که با همکاری کاشن حزب را به پیوستن به انترناسیونال کمونیست ترغیب می کرد. عمر عضویت وی در حزب کمونیست کوتاه بود و پس از بازگشت به حزب سوسیالیست به حلقه هواخواهان لنون بلوم در آمد.

<sup>۱۳</sup> - ارنست روهم مؤسس و رئیس ستاد گروه حمله ناسیونال سوسیالیسم طی «تصفیه» های نخست از طرف هیتلر تیرباران شد. بدو اتهام انحراف جنسی زده می شد.

<sup>۱۴</sup> - منشویزم و بلشویسم دو جریان در حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه بود که ریشه آن به تجزیه حزب در کنگره لندن به سال ۱۹۰۳ می رسد. رهبر بلشویک ها نین و رهبر منشویک ها مارتوف (۱۸۳۷-۱۹۲۳) بود. منشویک ها در سال ۱۹۱۲ برای همیشه از حزب جدا شدند و راه مستقلی را پیش گرفتند. مارتوف در تبعید مرد و تا آخرین لحظه حیات مخالف سرسخت بلشویسم ماند.

می دادند و آن را سوسیالیسم سرپازها می نامیدند، درباره نازی ها صادق است، دست کم در مورد گذشته نزدیک شان.

شخص روهم تجسم روشن ارتباط ماهوی «برادری سرپازخانه ای» و همجنس بازی است.

این نوکر کوتاه فکر که فرصتی برای جنگ به خاطر آلمان به چنگ نیآورد و به همین دلیل حاضر به جنگ به خاطر بولیوی بود، به علت ادراک و برداشت های طبیعی اش از حوادث زندگی و وجود انسان، موفق به مشاهدات پارزی شده است که برای یک سوسیالیست سالنی دست نیافتنی است:

« اعتراضات آتشین و اجتماعات توده مردم بی شک در پدید آوردن یک فضای حساس اجتناب ناپذیر است. ولی اگر پشت سر این جریان مردی مصمم نباشد که تدارکات برای عمل را تعبیه ببیند، همه این هیاهوها بی اثر خواهد بود» (خاطرات صفحه ۸۰). این فکر که گوشه ای از حقیقت در آن نهفته است، کم یا بیش علیه هیتلر بیان شده. روهم می گوید که او، یعنی هیتلر نطق می کرد، در حالی که من عمل می کردم. به عقیده روهم سرپاز بر سیاستمدار حق تقدم دارد، ولی سیاستمدار سرپاز را در بازی فریب داد.

## ۲ فوریه

پوپولر و اومانیتیه از خوشحالی در پوست نمی گنجند، چرا که ۱۰۰/۰۰۰ ضدفاشیست در میدان جمهوری گردش کرده اند. بلم می نویسد:

«چه مردم درخورستایشی!» این اشخاص از اینکه توده مردم در برابر دعوت شان واکنش نشان می دهند تعجب می کنند. تعجب شان بی مورد هم نیست، چه اینان طی دهه های متوالی کاری جز سوء استفاده از اعتماد توده مردم نکرده اند.

صد هزار نفر! با وجود این، رهبران فاشیسم می دانند که این گروهی است که امروز اجتماع کرده و فردا از هم خواهد پراکند. و وایان کوتوری<sup>۱۰</sup> این جاهل مقلد که با بی چشم و رویی موزیانه ای رابطه مارکسیسم و اخلاق را تحریف کرده است، به علت تظاهرات در میدان جمهوری خواهان خلع سلاح و انحلال فوری و بی درنگ اتحادیه های فاشیستی شده است. آدم نمی تواند تصویب نامه ۱۳ آوریل ۱۹۳۲ ژنرال گرونر<sup>۱۱</sup>، مبنی بر غیرقانونی اعلام کردن ارتش اس آ ای هیتلر را به خاطر نیاورد. روهم در این زمینه این طور می نویسد:

«فقط لباس های متحد الشكل و نشان ها از میان رفت. اس آ همچنان در میدان مشق دوپریتمس و میدان های دیگر مشغول بود. او دیگر نه اس آ، بلکه «اتحادیه ورزش ملی» نامیده می شد». ضمناً باید یادآور شد که ژنرال گرونر نه تنها وزیر کشور، بلکه وزیر دفاع نیز بود. وی در مقام اولش به علت فرصت طلبی پارلمانی، لایحه غیرقانونی بودن اس آ را انشاء کرد و در مقام دومش، به علت مصالح کشوری همه امکانات گسترش و نشو و نما ی اس آ را فراهم ساخت. این واقعه مهم سیاسی حماقت بی امید همه شعارهای خلع سلاح فاشیست ها را بی رحمانه برملا می سازد.

اعلام غیرقانونی بودن سازمان های نظامی- اگر دولت فرانسه آن را لازم بداند (امکان این کار به کلی رد کردنی نیست)- اقدامی است که فاشیست ها را مجبور خواهد کرد تا برای مسلح شدن کلاهی شرعی برای خود درست کنند، حال آنکه در حقیقت امر امکان کوچکترین تدارک دفاعی قانونی از کارگران سلب می شود.

---

<sup>۱۰</sup> - وایان کوتوریه عضو هیأت تحریریه اومانیته و یکی از رهبران حزب کمونیست فرانسه.

<sup>۱۱</sup> - ویلهلم گرونر (۱۸۶۷-۱۹۳۹) ژنرال آلمانی که در جمهوری وایمار مشاغل مهمی داشت.



به نظر می آید که «جبهه واحد» فقط برای کمک به ارتجاع فرانسه تأسیس شده است که پیشقراولان پرولتاریا را «به زیرزمین» بفرستد. انگلس به مناسبت کنگره پرودونیست- آنارشیزت ها<sup>۱۷</sup> که در سال ۱۸۷۴ در بروکسل تشکیل شد، پدرا نه به زورگه<sup>۱۸</sup> چنین نوشت: «تفرقه کلی در همه موارد اصلی، پنهان در این پرده که بحثی در نمی گیرد، بلکه گفت و شنودی صورت می پذیرد.» این فرمول بسیار رسایی است که در مورد مشورت بلوک لندن- آمستردام<sup>۱۹</sup> نیز صادق است. ولی امروز «اتحادیه» هایی نظیر این، از شصت سال پیش توانایی حیات کمتری دارند.

تغییر لحن تان سخت قابل دقت است. اثری از لعنت یزدانی دیکتاتورهای چپ و راست در آن نیست. سر مقالات آن حاوی مدایحی است از موسولینیسیم، به عنوان لنگر نجات برای روز میادا.

اقتراحات آن کوششی است در کسب عضو برای جوانان میهن پرست<sup>۲۰</sup> و اتحادیه هایی نظیر آن.

نتردام به یاری فلاندن نخواهد آمد (اشاره ای است به اینکه فلاندن کمی قبل از آن در یکی از مراسم مذهبی کلیسای نتردام شرکت کرده بود).

---

<sup>۱۷</sup> - این کنگره که در ۷ سپتامبر ۱۸۴۷ در بروکسل تشکیل شد، عنوان «هفتمین کنگره اتحادیه کارگران» را داشت. اکثر شرکت کنندگان طرفدار سوسیالیست فرانسوی پیرژوزف پرودن (۱۸۰۹-۱۸۶۵) و از مخالفان جدی سوسیالیسم قدرت گرای مارکس و انگلس بودند.

<sup>۱۸</sup> - فریدریش زورگه، سوسیالیست آلمانی و از دوستان مارکس و انگلس. وی چندی در نهضت کارگری آمریکا فعالیت داشت و سپس به سمت منشی انترناسیونال اول در آمد.

<sup>۱۹</sup> - بلوک لندن- آمستردام پیوند بی بندوبار و غیرمحکم احزاب سوسیالیستی بود که نه به انترناسیونال اول و نه انترناسیونال دوم تعلق داشتند.

<sup>۲۰</sup> - جوانان میهن پرست اتحادیه ای بود نیمه نظامی که بیشتر دانشجویان ناسیونالیست در آن عضویت داشتند.

انتقال چوباری<sup>۲۱</sup> از خارکف به مسکو بی سروصدا اتفاق افتاد، و اکنون به خاطر آوردن تاریخ آن برابرم دشوار است. با وجود این انتقال مذکور معنی سیاسی دارد. چوباری معاون مولوتف شده است، بدین معنی که باید او را دیر یا زود کنار بزنند. رودزوتاک و شلاک<sup>۲۲</sup> دو معاون دیگر او توانایی این کار را ندارند. اولی تن پرور و بی اراده شده است و دومی از لحاظ سیاسی بی اهمیت است. به هر حال مولوتف زیر نظارت سه معاون قرار گرفته و در انتظار ساعات مرگش نشسته است.

موجودی مضمزکننده از خرده بورژوای پول پرست نیست. من تاکنون فرصت آن را نداشته‌ام که موجودی از این قماش را زیر مذاقه قرار دهم. (تروتسکی اشاره به دشواری‌هایی می‌کند که با موجر فرانسوی اش داشته).

### ۱۳ فوریه

رهبران پرولتاریا در حین فساد برای خوش خدمتی سگ منشانه خود در لیسیدن دستی که تازیانه برویشان می‌کشد، از یکدیگر سبقت می‌گیرند. و این کوشش را به رخ ارتجاع نیز می‌کشند. بدیهی است که بلوم پیشاپیش این صف قرار دارد. روز دهم، روش مردم پاریس چه با شکوه بود! چه آرام بود! چه با انضباط بود! دولت باید بفهمد که «اراده مردم از کجا ناشی می‌شود» به فلاندن در نتردام دشنام داده شد، حال آن که سخنی نام رنبر<sup>۲۳</sup> را خدشه دار نکرد و قس علیهذا. کوتاه سخن اینکه: «حالا که نباید از جانب ما ترسی به خود راه دهید، آیا باز می‌توانید خلع سلاح

---

<sup>۲۱</sup> - چوباری رئیس شورای جمهوری توده ای اوکراین بود. استالین پس از به قدرت رسیدن او را برای عهده داری شغل مهم تر به مسکو فرا خواند.

<sup>۲۲</sup> - این هردو از اعضای برجسته حزب کمونیست بودند که قربانی تصفیه استالین شدند.

<sup>۲۳</sup> - وزیر کشور کابینه فلاندن.

فاشیسم را رد کنید؟» ولی آیا بورژوازی به کسانی که ازشان ترس ندارد امتیازاتی داده است؟

در گروه مردان بزرگ، انگلس بدون شک یکی از پاک ترین، فروتن ترین و اصیل ترین شخصیت هاست. نمایاندن شخصیت او تکلیفی سیاسگزارانه و در عین حال وظیفه ای تاریخی است. من در پرین کیپو (تبعیدگاه تروتسکی در ترکیه) روی کتاب مارکس-انگلس کمی کار کردم ولی منابعی که برای این کار گرد آورده بودم دست خوش حریق شد. بعید است که دیگر بتوانم دست بدین کار بزنم و چه خوب بود اگر می توانستم کتابی را که دارم درباره لنین می نویسم تمام کنم، تا می توانستم به کارهای مربوط به مسایل روز- فی المثل «در سقوط کاپیتالیسم» بپردازم.

مسیحیت عیسی را آفریده تا به یهوه، خدای لمس نکردنی شکل انسانی بدهد و او را به موجودی میرا نزدیک کند. در کنار مارکس، خدای المپ، انگلس به دنیای انسان ها نزدیک تر است. چسان این دو یکدیگر را تکمیل می کنند، بیش از این انگلس چه آگاهانه مارکس را تکمیل می کند و چگونه خود را در این کار محو می سازد. در همین هدف است که وی زندگی خود را می جوید و رسیدن بدان را پاداش خود می داند. بدون کوچکترین نشانی از قربانی فردی، همیشه به خویش وفادار، همیشه خوشبین به زندگی، همیشه از زمان و مکان خویش جلوتر، در میان علایق ناب معنوی بی حد و حصر، حافظ جرقه اصیل نبوغ در شراره سرد نشدنی اندیشه و فکر.

در صحنه زندگی روزمره چهره انگلس در کنار مارکس ارزشی بزرگ می یابد. (بی آنکه به شخصیت مارکس از این راه لطمه ای وارد آید). به خاطر دارم که پس از خواندن نامه هایی که مارکس و انگلس برای یکدیگر نوشته بودند، شور و شوقی را که نسبت به انگلس در خود می دیدم، به لنین گفتم: بدین معنی که انگلس وفادار در مجموعه روابط و مناسبات خود با مارکس نه تنها چیزی از دست نمی دهد بلکه چیزی هم بدست می آورد. لنین با این اندیشه من، با تحرک، بلی با لذت موافقت کرد.

او به انگلس مهر می‌ورزید، به علت تشکل شخصیت اش و به پاس انسان منشی چند جانبه اش. به یاد دارم که ما در آن وقت تصویری از جوانی انگلس را با علاقه ای درونی نگاه می‌کردیم و می‌کوشیدیم آن خطوطی از شخصیت اش را کشف کنیم که طی زندگانی بعدیش به نحو بارزی رشد یافته بودند.

هنگامی که انسان به قدر کافی نوشته های بلوم، پل فور، کاشن و تورز<sup>۲۴</sup> را خواند و از این راه به اندازه کافی باکتری بی‌اهمیتی، سخافت، خفت و جهالت بلعید، سپس برای تهویه ریه های روانی چیزی بهتر از تبادل نامه های مارکس و انگلس، چه با خودشان و چه با دیگران، نیست. چه قدر خلاقیت، طراوت روحی و هوای کوهستان در سخنان موجز و رسای آنها وجود دارد. سخنانی که کم یا بیش به نظر متناقض می‌آیند و با این همه، همیشه اندیشیده و سنجیده اند. این دو مرد همواره در بلندی می‌زیستند.

#### ۱۴ فوریه

پیش بینی های انگلس همیشه خوشبینانه است. اینکه پیش بینی های وی از جریان حوادث سرعت بیشتری دارند، نادر نیست. ولی اگر یک پیش بینی تاریخی اصولاً اندیشیدنی باشد، در نتیجه نهایی انگلس همیشه حق داشته است. آنچه را که وی در نامه هایش به خانم ویشنوتسکی<sup>۲۵</sup> درباره تحولات انگلستان و آمریکا می‌نویسد، اگر چه پس از جنگ یعنی چهل تا پنجاه سال بعد، ولی سرانجام تأیید شده است و چه تأییدی! کدام سیاستمدار بزرگ جهان بورژوازی توانست موقعیت کشورهای انگلوساکسون را اینطور پیش بینی کند؟ تمام این لوید جرج ها، بالدوین ها،

<sup>۲۴</sup> - موریس تورز (۱۹۰۰-۱۹۶۴) نخست معدنچی بود و در تغییر و تبدیلی که در سال

۱۹۳۰ در حزب کمونیست فرانسه انجام گرفت سمت دبیر اول آن را یافت.

<sup>۲۵</sup> - ویشنوتسکی، سوسیالیست آمریکایی و مترجم کتاب تحت عنوان "موقعیت طبقه

کارگر انگلستان".

روزولت ها، بگذریم از مک دونالدها<sup>۲۶</sup>، حتی امروز هم (شاید امروز بیشتر از دیروز) در مقایسه با انگلس بینا و دوربین، چون کرم های خاکی نابینا جلوه می کنند. چه محدودالفکر اشخاصی باید از قماش کینز باشند که پیش بینی های مارکسیسم را مردود اعلام می کنند.

تا آنجا که از روزنامه هایی که برایم می رسد می توانم ببینم خادمان استالین در فرانسه (تورزو و شرکا) با رهبران جناح راست سوسیال دموکراسی، بی پرده توطئه ای چیده اند تا جبهه ای علیه «تروتسکیست ها» و در راس آنان سازمان جوانان بگشایند. استالین و بوخارین<sup>۲۷</sup> زمانی دراز به ما رنگ انحراف سوسیال دمکراتیک و سپس سوسیال فاشیستی زدند. صرف نظر از موقعیت متفاوت تاریخی، جبهه سازی بلوم- کاشن و نبرد مشترک شان علیه تروتسکیسم، بلوک کرنسکی<sup>۲۸</sup> زرتلی<sup>۲۹</sup> را در سال ۱۹۱۷ و حمله آنها را علیه بلشویسم به خاطر می آورد.

---

<sup>۲۶</sup> - مک دونالد (۱۸۶۶-۱۹۳۷) زمانی رهبر حزب کارگر انگلستان بود و بارها به نخست وزیری رسید.

<sup>۲۷</sup> - نیکلابوخارین (۱۸۸۸-۱۹۳۸) از رهبران حزب بلشویک که بعد از لنین بزرگترین تنورسین حزب به شمار می آمد. وی بعد به عنوان عضو پلیت بورو و شورای نویسندگان پرآوا، در کنار استالین علیه تروتسکی و زینوویف مبارزه کرد. در سال ۱۹۲۸ از استالین برید ولی سال ۱۹۳۴ به عنوان عضو شورای نویسندگان ایزوستیا به حزب بازگشت. این کار نیز دو ماهی پیش طول نکشید و پس از برکناری از کار، به اتهام فعالیت ضد انقلابی دستگیر و در سال ۱۹۳۸ محکوم به مرگ شد و تیرباران گردید.

<sup>۲۸</sup> - الکساندر کرنسکی در بدو انقلاب اکتبر سمت نخست وزیری حکومت موقت را داشت.

<sup>۲۹</sup> - زرتلی، رهبر جناح منشویک حزب سوسیال دمکرات روسیه و از اعضای کابینه کرنسکی و از مخالفان سرسخت انقلاب بلشویکی بود.

وجه مشترک اینها سرشت محقر و محدود خرده بورژوازیشان است: بیم از موقعیت های پرمخاطره، اختلال شخصیت به هنگامی که زمین زیرپایشان می لرزد، کینه توزی به کسانی که علناً رسوایشان بسازند و سرنوشت شان را پیشگویی کنند.

وجه تمایز دو بلوک که متأسفانه کوچک نیست در این است که:

الف. اتحادیه کارگران محافظه کار<sup>۳۰</sup> در فرانسه نقش بسیار مهم تری بازی می کند تا در روسیه سال ۱۹۱۷.

ب. بلشویسم به علت کاریکاتوری که استالین از حزب ساخته بی اعتبار شده است.

ج. همه قدرت دولت شوروی در راه از هم گسیختن و سلب صلاحیت اخلاقی از پیشاهنگان پرولتاریا به کار می رود.

نبرد تاریخی در فرانسه هنوز با شکست روبه رو نشده است، ولی خادمان استالین و بلومیسیم دستیاران گرانبهایی برای فاشیسم هستند. تورز همه دلایل، براهین و اسالیب تلمن<sup>۳۱</sup> را وارونه کرده است، ولی ماهیت سیاست استالینی تغییر نکرده و همان که بود مانده است. در آلمان هر دو دستگاه، سوسیال دمکرات ها و کمونیست ها، با اسلوب منجمد، ناندیشیده و دورغ آمیز مبارزه، توجه کارگران را از خطری که نزدیک می شد منحرف کردند. دستگاه های نظیر آن در فرانسه نیز بدین نتیجه مشترک رسیدند که چگونه می توان از راه خیال بافی توجه کارگران را از واقعیت منحرف کرد. نتیجه یکی است.

«تان» صادق، خالی از ارتشا و ملی مشاجرات سیاسی را به عنوان ابرهای مصنوعی که در پشت آن منافع خصوصی پنهان است مطرود می داند. شگفتا! ارگان

---

<sup>۳۰</sup> - مقصود حزب سوسیالیست فرانسه و سندیکای کارگری این کشور است.

<sup>۳۱</sup> - ارنست تلمن (۱۸۶۶-۱۹۴۴) از سال ۱۹۲۵ تا دستگیری در سال ۱۹۳۳ به وسیله گشتاپو رهبر حزب کمونیست آلمان بود. وی در سال ۱۹۴۴ در اسارتگاه بوخن والد به قتل رسید.

کمیته دفورژ<sup>۳۲</sup> به منافع خصوصی حمله می کند. کمیته دفورژ مطبوعات فرانسه را به خدمت خود می گمارد. فی المثل هیچ نشریه رادیکالی اجازه ندارد حتی کوچکترین اشاره به ترورهای بکند که کارگران انقلابی در بیمارستان کمیته دفورژ قربانی آن می گردند. این کارگران به محض تحویل به بیمارستان، قبل از عمل جراحی لازم به خیابان ها فرستاده می شوند. پس ارگان نیمه رسمی خانواده وندلس<sup>۳۳</sup> مگر می تواند از رسوا کردن منافع خصوصی به نفع ملت چشم پوشی کند؟

در سال ۱۹۲۵ (یا ۱۹۲۴) کراسین به عنوان نماینده دیپلماتیک شوروی در فرانسه مذاکراتی با مدیر «تان» کرد و گزارشی از مذاکرات خود به دفتر سیاسی داد تا دستورهای لازم را کسب کند. پیشنهادهای «تان» از این قرار بود:

الف. در موقع مناسب اداره روزنامه یکی از همکاران خود را به مسکو می فرستد که مشاهدات خود را با مقاله هائی انتقادی ولی ملایم آغاز کند.

ب. جدل علیه اتحاد شوروی از سرمقاله ها حذف گردد.

ج. پس از چند ماه (به گماتم شش ماه) روزنامه در گزارش های مربوط به سیاست خارجی لحن دوستانه ای نسبت به اتحاد شوروی می گیرد.

د. گزارش هایی که از خبرنگاران «تان» از مسکو می رسد جنبه خیرخواهانه ای داشته باشد.

ه. مدیریت روزنامه در انتقاد از بلشویسم، تا آنجا که مسأله مربوط به سیاست داخلی فرانسه است، آزاد باشد.

و. اتحاد شوروی سالانه یک میلیون فرانک به «تان» بپردازد.

کراسین نخست نیم میلیون وعده داده بود تا ۷۵۰۰۰۰ نیز بالا رفته بود و از دفتر سیاسی کسب تکلیف کرد که آیا می تواند به این مبلغ نیز بیفزاید یا نه. در اینجا بود

---

<sup>۳۲</sup> - اتحادیه کارفرمایان بخش آهن- فولاد و زغال تاثیر بزرگی بر زندگی اقتصادی و سیاسی فرانسه است.

<sup>۳۳</sup> - یکی از منتقدترین خانواده های فرانسه که دارای قدرت مالی و سیاسی بود.

که مذاکرات به بن بست رسید. پاسخ دفتر سیاسی منفی بود. نه فقط به علت ذخیره ارزی بلکه نیز به دلایل دیپلماسی، چه در آن زمان امیدی به اتحاد با فرانسه وجود نداشت. از این رو عاقلانه آن بود که مطلب به بعد موکول گردد. هرکس زحمت خواندن شماره های «تان» را در سال ۱۹۳۳ و ۱۹۳۴ به خود بدهد، در خواهد یافت که این معامله تمام و کمال، ولی فقط ۹ سال دیرتر، انجام شد.

هیچکس دولت شوروی را متهم نمی کند که به مطبوعات بورژوازی رشوه می دهد و در این کار از اضافه پرداختن می پرهیزد، ولی فرومایگی در این است که داروسته استالین از مطبوعات بورژوازی سلاحی می سازد علیه حزبی که خود را متعلق بدان می داند.

مدت هاست که این موضوع شهرت یافته که «تروتسکیست ها پیشاهنگ بورژوازی ضدانقلابی» هستند. این مسأله نه فقط به دست کنسول لتلاند، بلکه از طریق این واقعیت که کنسولگری های امریکایی و اروپایی تقاضای رواید ورود مرا رد کرده اند، ثابت می شود. ترک چارچوب قتل کی روف برای پی بردن به منافع و علقه های بورژوازی بی معنی است.<sup>۳۴</sup>

مطبوعات فرانسه اتهاماتی را که استالین بر زینوویف و کامنف<sup>۳۵</sup> وارد کرده است، بدون انتقاد و بدون رعایت دروغ بودن آن، اقتباس کرده اند. اما توضیح مختصر من مبنی بر عدم آشنایی با کنسول لتلاند، در هیچ یک از روزنامه های بورژوازی فرانسه درج نشد.

---

<sup>۳۴</sup> - کنسول لتلاند در مطبوعات شوروی به عنوان رابط تروتسکی با قاتل کی روف معرفی شد.

<sup>۳۵</sup> - لنو کامنف (۱۸۸۳-۱۹۳۶) از همکاران نزدیک لنین که در محاکمات نمایشی مسکو در سال ۱۹۳۶ محکوم به مرگ شد.



گزارش «تان» به ویژه آموزنده است. مخبر روزنامه مذکور در مسکو به خوانندگانش آسودگی خاطر می دهد که تمام گروه هایی که استالین دست به نابودیشان دست زده از خود او چپ ترند و از این بابت نباید وحشتی داشت. همین خبرنگار، تلگرافی (سه بار!) گزارش داد که کنسول، با رساندن نامه به تروتسکی روی موافق نشان داده بود. حال آن که حقیقت امر این است که کنسول می خواست چنین نامه ای را گدایی کند. هیأت تحریریه «تان» با توضیح و درخواست تصحیح متکی بر واقعیت و بی شانیه من موافقت نکرد. همین خبرنگار از ژودوکیمف یک «تروتسکیست» ساخت و در گزارش خود از مثلث تروتسکی زینویف- کامنف سخن گفت تا پرده نسیان به مثلث استالین، زینویف، کامنف ببوشاند و قس علیهذا. یک روزنامه نگار دروغ پرداز مانند روزنامه اش خوب می داند که چه می کند. در آخرین تحلیل، «تان» همان کار اومانیته را می کند، منتها محتاطانه تر، اندیشمندانه تر و ظریف تر. کدام یک از این دو کمتر در بند منافع خصوصی است، قضاوت آسانی نیست. ولی من گمان می کنم که اومانیته متاعش را ارزان تر می فروشد.

انگلس در ۱۰ اکتبر ۱۸۸۸ در مراسله ای که به نیویورک می رفت چنین نوشت:

«در فرانسه رادیکال ها بیش از آن که امید می رفت خود را خوار کرده اند. اینان در برابر کارگران بر نامه قدیمی را که خود اعلام کرده اند فراموش می کنند و به عنوان فرصت طلبان تمام عیار وارد میدان می شوند. خود را سپر فرصت طلبان می کنند و رخت چرک آنها را می شویند. این خیلی خوب می شد در صورتی که به جای بولانژه<sup>۳۶</sup> که آنها توده را اجباراً به دامنش می افکنند کس دیگری می بود.»

---

<sup>۳۶</sup> - بولانژه ژنرال فرانسوی که در دهه هشتم قرن ۱۹ در راس جنبشی قرار گرفت که هدفش برقراری دیکتاتوری توده ای بود. وی هنگامی که پی به قصد دستگیری بر از کشور فرار کرد.

انگار که این سطور برای زمانی که ما در آن زندگی می‌کنیم نوشته شده است. در سال ۱۹۳۴ هم رادیکال‌های فرانسه همان بی‌عرضگی ۱۸۸۸ را نشان دادند. اینها مانند آن وقت فقط به درد این خوردند که خود را سپر بالای ارتجاع کنند. این در صورتی که یک حزب انقلابی حیات داشت، خوب و زیبا بود. ولی چنین حزبی وجود ندارد، آری هنوز بدتر، فقط کاریکاتور مهوع آن وجود دارد و رادیکال‌ها توده را به دامن فاشیسم می‌افکنند. درست مانند نیم قرن پیش که آن را به دامن بولائتریزم افکنند.

در چنین شرایط طرفداران استالین با رادیکال‌ها بلوکی علیه فاشیسم تشکیل می‌دهند. و این بلوک را به سوسیالیست‌ها تحمیل می‌کنند، هدایایی که سوسیالیست‌ها حتی به خواب هم نمی‌توانستند ببینند. هنوز هم استالینیزم‌ها مانند میمون‌های نیمه دست آموز غرولند می‌کنند که با رادیکال‌ها نباید قراردادها را پارلمانی بست، بلکه باید جبهه‌ای توده‌ای علیه فاشیسم تشکیل داد. انگار آدم ارگان رسمی یک تیمارستان را می‌خواند.

هرچند که از زاویه دید سوسیالیستی، کارتل پارلمانی جنایتکارانه باشد، این کار از نظر تکنیک انتخاباتی یا استراتژی پارلمانی نمایندگان اصلاح طلب از لحاظ سیاسی دارای معنی است و یا بود. ولی پیمان با یک حزب کاملاً پارلمان‌تر که به علت استخوان بندی بورژوایی خود توانایی تجهیز توده‌ها را ندارد، در خارج از پارلمان چه معنی می‌دهد. رهبری بورژوایی حزب از پیگره توده‌ای آن چون طاعون وحشت دارد. هر چهار سال یکبار آرای دهقانان، خرده فروشان یا کارمندان را جمع‌آوری کردن، آری اریو<sup>۳۷</sup> بزرگ منشانه برای این کار آماده است.

ولی رای دهندگان را به نبردی علنی برانگیختن، یعنی تجهیز روان‌هایی که وی از آنها به مراتب بیش از فاشیسم وحشت دارد. این به اصطلاح جبهه توده‌ای (جبهه واحد) یعنی همکاری با رادیکال‌ها در مبارزه‌ای خارج از پارلمان، جنایتکارانه‌ترین

---

<sup>۳۷</sup> - (۱۸۷۲ - ۱۹۵۷) نماینده رادیکال‌های فرانسه.

ریشخندی است که احزاب کارگری به مردم روا داشته اند و در این کار دست و دلباز نیز بوده اند. در حالی که اریو رکاب اسب فلاتدن را نگه می دارد و وزیر کشور رادیکال ها پلیس را به سرکوبی توده های کارگر ترغیب می کند، آرایش استالینیست ها، رادیکال ها را به شکل رهبران خلق گریم می کند. استالینیست ها وعده می دهند که با همکاری رادیکال ها فاشیسم را منکوب سازند، حال آن که فاشیسم بیش از همه از بی صداقتی و دروغ رادیکالیزم تغذیه سیاسی می کند. آیا اینجا تیمارستانی نیست؟ اگر کیفر این جنایات تنها متوجه نوکران استالین و ماجراجویان مرتشی و گفتارهای بوروکرات می شد، می شد گفت: این پاداش اعمالتان بود، ولی بدبختانه تقاص را خود کارگران باید پس بدهند.

این واقعیت که به توده های زیر فشار و در جستجوی چاره در کسوت مارکسیسم و بلشویسم عقایدی خورانده می شود که مارکسیسم خود از مبارزه با آن عقاید زاییده شده و بلشویسم پرورش یافته است، تاثیر کابوس را دارد. به راستی که عقل، دیوانگی و نیکوکاری، ستم شده است.

همه مطبوعات مورد اعتماد بورژوازی از سازمان های مسلح دفاع می کنند، بر چهره آنها نقاب می زنند و از آنها پشتیبانی می کنند. اعتقاد به اینکه این سازمان ها ضروری هستند و پیک نجات اند، در وجدان بورژوازی حک شده است. مشکلات اقتصادی بزرگ است. امکان جنبش انقلابی خلق وجود دارد و بلکه هم اجتناب ناپذیر است. نیروهای پلیس کافی نیست. به کار گماشتن گروه های ارتشی، به علت دوره خدمت فقط یک ساله، خطرناک است. چرا که ممکن است آنها دستخوش نوسان گردند. پس چه چیزی قابل اعتمادتر از گروه های آزموده و برگزیده فاشیستی است؟ اینها دست خوش نوسان نخواهند شد و پشت ارتش را نیز محکم نگه خواهند داشت. با این حال باز هم جای شگفتی است که بورژوازی به سازمان های مسلح خود دو دستی چنگ زده است؟ نقداً بلوم از حکومت بورژوازی یک درخواست دارد و آن اینکه گروه های مسلح به خلع سلاح تن در دهند. پل فوره ها، وایان کوتوریه ها و

زیمروسکی ها شب و روز این «درخواست ننگین» و احمقانه را تکرار می کنند که فقط فاشیسم را در اعتماد به آینده اش راسخ تر می سازد. هیچ یک از این عروسک های خیمه شب بازی موقعیت را درک نکرده است. آنها محکوم به فنا هستند. یک بعد از نیمه شب: دیر زمانی است که این قدر دیر وقت چیزی ننوشته ام. کوشیده ام که سر به خواب بنهم ولی عصبانیت هر بار مرا بر می خیزاند. دهقان های نادان روسی وحشت زده و خشمگین، هنگام بروز وبا پزشکان را می کشتند، داروها را از بین می بردند و آسایشگاه وبانیان را درهم می شکستند. آیا تعقیب تروتسکیست ها، تبعیدها، اخراج از حزب و اعلام جرم هایی که بخشی از کارگران نیز آن را تأیید می کنند، به تشنج بی اساس دهقان های نومید شبیه نیست؟ رهبران احزاب کارگری برانگیزنده این هیاهوها هستند، توده های پریشان ناظر قتل پزشکانند، یعنی کسانی که از بیماری و دارو آگاهی دارند.

### ۱۵ فوریه

«تان» گزارش جانبدارانه خبرنگار خود در مسکو در مورد امتیازاتی که به دهقانان کلخوز، به ویژه در زمینه معاملات دام، داده شده است منتشر می کند. گویا امتیازات دیگری که بتواند گرایش های خرده بورژوازی دهقانان را ارضا کند در دست تدارک است. پیش بینی این امر این عقب نشینی در چه حدود و ثغوری توقف خواهد کرد دشوار است. ولی پیش بینی عقب نشینی، فی حد ذاته، کار دشواری نبود. بولتن اپوزیسیون<sup>۳۸</sup> در پاییز سال ۱۹۲۹ به علت شیوه های ماجراجویانه اشتراکی کردن، زنگ خطر را به صدا در آورده بود: «در خصلت سرگیجه آور اقدامات، تخم عناصر بحران اجتناب ناپذیر آینده کاشته شده است.» و آنچه بعدها پیش آمد این است: از بین

---

<sup>۳۸</sup> - بولتن اپوزیسیون نشریه ای بود ماهانه که تروتسکی آن را نخست در فرانسه سپس در برلن و نیویورک به زبان روسی منتشر می کرد. این نشریه در سال ۱۹۴۱ تعطیل شد.

بردن دام ها، قحطی ۱۹۳۳، قربانیان بشمار و چند موقعیت بحران سیاسی. نقداً عقب نشینی به شدت ادامه دارد. درست به همین دلیل استالین خود را از نو به از بین بردن همه کسانی که از او چپ ترند ناگزیر می بیند. انقلاب برحسب ماهیت اش ناچار قلمرو وسیع تری از آنچه را که به نگهداری اش قادر است تصاحب می کند. ولی این قانون کلی اشتراکی کردن یکپارچه را به هیچ وجه توجیه نمی کند. ناموزونی اشتراکی کردن نه نتیجه فشار توده مردم، بلکه نتیجه حساب غلط بوروکراتیک بود. به جای ارشاد اشتراکی کردن هماهنگ با منابع تکنیک تولیدی، به جای توسعه آن به همراه تجربه های اندوخته در عرض و عمق، بوروکرات های وحشت زده، دهقانان وحشت زده را با یاری ضربات تازیانه روانه کلخوزها کردند.

آمپیریسیم<sup>۳۹</sup> استالین و محدودیت وی در تفسیرهایی که درباره اشتراکی کردن یکپارچه نوشت، آشکارتر از همیشه بروز کرد. عقب نشینی کنونی بدون تفسیر انجام می گیرد.

### ۱۶ فوریه (بریده روزنامه «تان»)

«پارلمان ترهای ما با میل از مرگ لیبرالیسم اقتصادی سخن می گویند. مثل اینکه آنها نمی دانند که با این کار مرگ خود را نیز تعبیه می بینند. با مرگ لیبرالیسم اقتصادی پارلمان هم به گور خواهد رفت.»

چه سخنان قابل دقتی! ایده آلیست های «تان» بدون اینکه خود بدانند زیر یکی از مهم ترین ترهای مارکسیسم صحه می گذارند.

دموکراسی پارلمانی چیزی غیر از روبنای رژیم رقابت اقتصادی بورژوازی نیست که با آن هست و با آن می میرد. ولی موقعیت سیاسی «تان» از راه این استقراض اجباری از مارکسیسم به مراتب از موقعیت سوسیالیست ها و رادیکال سوسیالیست ها

---

<sup>۳۹</sup> - مکتبی که معرفت را فقط از راه تجارب حسی امکان پذیر می داند. م

محکم تر شده است که می‌پندارند با پر کردن دموکراسی با یک محتوی «دیگر» اقتصادی قادر به نگهداری آن خواهند شد. این جمله پردازان نمی‌بینند که رابطه بین یک رژیم سیاسی و اقتصاد، رابطه بین پوست و الیاف عضلانی است، نه رابطه بین قوطی کنسرو و محتوی آن. نتیجه اینکه دموکراسی پارلمانی مانند رقابت اقتصادی محکوم به نیستی است، فقط بحث در این است که میراث از آن که خواهد بود.

## ۱۷ فوریه

گاهی اوقات پزشک سالخورده و بهره‌مند از دانایی و تجربه را نزد خود مجسم می‌کنم که شاهد جان دادن بیمارش زیر عمل جراحی یک قصاب است، حال آن که با مراعات اصول علم پزشکی درمان حتمی است. حالت من نیز که ناظر و شاهد فعالیت «رهبران» پرولتاریای فرانسه هستم تقریباً چنین است. آیا این خودستایی است؟ نه! اعتقادی است عمیق و خدشه‌ناپذیر.

بین زندگی ما و اقامت در زندان مختصر تفاوتی بیش نیست. زندگی ما محدود است به خانه و حیاط. دیدار انسان‌های دیگر برای ما در همان حد مقدور است که برای زندانیان ملاقات می‌آید. نقداً رادیویی برای خود دست و پا کرده ایم. به گمانم اکنون در بعضی از زندان‌ها، دست کم در آمریکا، رادیو وجود دارد. (بدیهی است که در فرانسه نه.) ما تقریباً فقط به کنسرت گوش می‌دهیم که بخش اعظم زندگی روزانه ما را پر می‌کند. موسیقی شنیدن من بیشتر سطحی است، در حالی که مشغول کارم. (موسیقی گاهی اوقات کمک است و گاهی مزاحم. بطور کلی می‌توان گفت که موسیقی در طرح اندیشه کمکی است و در بیان آن مزاحم.) «ان» مانند همیشه دل‌باخته موسیقی است، در آن عمیق می‌شود و حواس اش را تمرکز می‌دهد. هم اکنون مشغول شنیدن آهنگی از ریمسکی کورساکف هستیم. رادیو رنگارنگی و چند سویگی زندگی را به طور نارسا و سطحی نشان می‌دهد. بهتر بگوییم: دستگاهی است که برای اقامت در زندان خلق شده است.

## ۱۸ فوریه

هنگامی که کامنف و زینوویف در سال ۱۹۲۶، پس از اینکه بیش از سه سال با استالین مشترکاً علیه من توطئه چینی کردند، به صفوف اپوزیسیون پیوستند، به کرات به من هشدار می دادند:

اگر شما فکر می کنید که استالین در فکر اقامه دعوی علیه شما نیست، در اشتباهید. این پاسخی بود که کامنف پس از آن که من از سیاست استالین، بوخارین و مولوتف در چین، انگلستان و ... و... انتقاد کرده بودم به من داد.

- او در اندیشه از بین بردن شماست.

- ؟

- اخلاقاً و اگر هم ممکن باشد، جسماً. افترا و تهمت، اختراع یک قیام نظامی و بعد، وقتی که زمینه آماده شد، صحنه سازی یک ضربه تروریستی. مبارزه استالین در سطحی غیر از مبارزه شما انجام می گیرد، سلاح های شما در برابر او موثر نیست.

همین کامنف در فرصت دیگری به من گفت: من او (استالین) را از زمان همکاری، تبعید مشترک، فعالیت مشترک خیلی خوب می شناسم. هنگامی که من و زینوویف از استالین بریدیم، چیزی به شکل وصیت نامه تحریر کردیم و در آن در صورت مرگ «غیرمنتظره» مان استالین را مقصر شناساندیم. این سند در جای امنی قرار دارد. به شما نیز توصیه چنین کاری را می کنم. زینوویف بدون محظور به من می گفت: فکر می کنید که استالین به از بین بردن جسمانی شما نیندیشیده است؟ او بدین کار فکر کرده، آن را خوب حلجی کرده است. فقط یک فکر او را از این کار بازمی دارد: جوانان بار این مسنولیت را به گردن او خواهند افکند و پاسخ شان یک سلسله عملیات تروریستی خواهد بود. از این رو وی نخست تفرقه و تجزیه گروه های جوانان مخالف را لازم می داند. به تأخیر افکندن، خاتمه دادن معنی نمی دهد... اقدامات لازم را بکنید، کامنف پیشک هنگامی که می گفت استالین مبارزه را در سطح

دیگری انجام می دهد (مانند خود او و زینوویف در گذشته) حق داشت. ولی امکان مبارزه در سطحی که استالین می کرد، فقط در آن محیطی که بوروکراسی شوروی آفریده بود، وجود داشت. استالین برای تمرکز قدرت در دست بوروکراسی و رفع و دفع اپوزیسیون مبارزه می کرد. ولی در عوض ما برای هدف های انقلاب جهانی می جنگیدیم و ناچار در برابر محافظه کاری بوروکراسی، تمایل او به آرامش، رضایت و آسودگی قرار می گرفتیم.

به علت تحلیل رفتن قوای انقلاب جهانی، فتح بوروکراسی و به دنبال آن پیروزی استالین، از پیش تعیین شده بود. ریشه تحولات که سبک مغزان سیاسی آن را به حساب قدرت شخصی یا دست کم زیرکی خارق العاده استالین می گذارند، در حقیقت در دینامیسم قدرت های تاریخی بود. نقش استالین چیزی جز اجرای نیمه آگاهانه فصل دوم انقلاب، فصل رکود و رخوت نبود.

هنگام اقامت ما در آلماتا (آسیای مرکزی) روزی یک مهندس شوروی نزد من آمد و چنین وانمود کرد که به ابتکار شخصی این کار را کرده است. او از شرایط زندگی ما جویا شد، خود را مکدر و پریشان حال نشان داد و ضمناً خیلی محتاط پرسید:

« فکر می کنید که به نحوی از انحاء آشتی امکان پذیر است؟ »

شک نیست که این مهندس فرستاده مخصوص بود و می خواست مزه دهان مرا بفهمد. من به وی جواب دادم که در شرایط موجود سخنی از آشتی نمی توان گفت، نه از این رو که من اصولاً طالب آشتی نیستم، بلکه بدین سبب که برای استالین امکان عقد صلح با من وجود ندارد، چرا که او مجبور به پیمودن راهی است که بوروکراسی از قبل برایش تعیین کرده است.

- این کار چگونه پایان خواهد یافت؟

گفتم:

« پایانی خون آلود، استالین به هیچ شکل دیگری نخواهد توانست مسأله را پایان

دهد. »



ملاقات کننده من چندشش شد. انتظار چنین پاسخی را نداشت، بیدرنگ خداحافظی کرد و رفت.

چنین فکر می‌کنم که گفتگوی بالا از لحاظ تبعید من به خارج اهمیت فراوانی داشته باشد. ممکن است استالین زودتر از این چاره‌ای اندیشیده‌ولی در دفتر سیاسی مواجه با مقاومت شده بود. خوب، وی حالا دیگر دلیل قوی در دست داشت. تروتسکی خودش گفته که تصادم و برخورد عاقبت خونینی خواهد داشت. تبعید به خارج تنها راه است.

دلایلی را که استالین بر تبعید من ارائه داده بود، من همان زمان در «بولتن اپوزیسیون» منتشر ساختم. ولی چه شد که دغدغه استالین به خاطر کمینترن او را از این کار باز نداشت؟ شکی نیست که او این خطر را کم تخمین زد. تصور او از قدرت سیاسی، با تصورش از قدرت دستگاه، پیوستگی تفکیک نکردنی دارد. وی هنگامی به حمله دست زد که از پیش می‌دانست برنده خواهد شد. کامنف از اینکه می‌گفت استالین مبارزه را در سطح دیگری انجام می‌دهد حق داشت. و به همین دلیل هم خطر گلاویز شدن فکری را کم تخمین زد.

## ۲۰ فوریه

در طی سال‌های ۱۹۲۴ تا ۱۹۲۸ کینه استالین و دستیارانش به دبیرخانه من روز به روز بیشتر می‌شد. به نظر آنان دستگاه کوچک من سرچشمه همه فسادها بود. دلیل این ترس خرافاتی از این گروه کوچک همکاران من «که عبارت بود از ۵ یا ۶ نفر» اندک اندک بر من روشن شد. دارندگان نشان افتخار که سخنرانی‌ها و مقالاتشان را منشی‌هایشان می‌نویسند براستی می‌پندارند که می‌توان مخالفی را از راه تاراج دبیرخانه اش خلع سلاح کرد.

درباره سرنوشت غم‌انگیز همکارانم همان وقت در مطبوعات گزارش دادم: گلاسمن<sup>۴۰</sup> را به سوی خودکشی راندند، بوتف<sup>۴۱</sup> در یکی از زندان‌های «گ.پ.او» مرد، بلومکین تیرباران شد، سرموکس و پوزنانسکی<sup>۴۲</sup> روانه تبعید شدند.

استالین نمی‌توانست پیش‌بینی کند که من بدون دبیرخانه هم می‌توانم به فعالیت قلمی ادامه دهم که موجب پدید آمدن دستگاه تازه‌ای می‌تواند شد. محدودیت فکر در پاره‌ای مسائل، شاخص بوروکرات‌های خیلی باهوش هم هست.

سال‌های تبعید جدید که پر بود از فعالیت قلمی و تبادل رأی‌نامه‌ای، موجب کسب هزاران رفیق آگاه در کشورها و نقاط مختلف جهان شد. نبرد در راه پیدایش انترناسیونال چهارم، بوروکراسی شوروی را غیرمستقیم زیر باران گلوله می‌گیرد، مبارزه علیه تروتسکیسم که پس از خاموشی طولانی دوباره آغاز گشته است، خود مونیف این واقعیت است. استالین اکنون خیلی مایل است که حکم تبعید مرا به خارج لغو کند.

صحنه‌سازی یک محاکمه نمایشی چه جاذبه‌ای دارد! با همه اینها گذشته را نمی‌توان بازگرداند. بهتر است که به جای محاکمه نمایشی در جستجوی وسایل دیگری برآید. بدیهی است که استالین این وسایل را خواهد یافت (به حساب کامنف و زینوویف) ولی خطر رسوایی او خیلی بزرگ است: بی‌اعتمادی و بدبینی که کارگران کشورهای غربی؛ پس از مسأله کیروف به استالین پیدا کرده‌اند فقط می‌تواند بیشتر بشود. مسلماً استالین در دو صورت ترور مرا بر خواهد انگیزد (به وسیله سازمان‌های گارد سفید که «گ.پ.او» در آن جاسوسان بسیار دارد، یا به یاری فاشیست‌های فرانسه که راه یافتن به درون شان آسان است): در صورت خطر بروز جنگ یا در صورت خراب شدن موقعیت خود او. بدیهی است که راه سوم یا چهارمی

---

<sup>۴۰</sup> - مسنول دبیرخانه تروسکی در ایام جنگ داخلی.

<sup>۴۱</sup> - از همکاران نزدیک تروتسکی در سال‌های انقلاب.

<sup>۴۲</sup> - از همکاران نزدیک تروتسکی.

هم موجود است. پیشگویی این مسأله که این ترور چه ضربه ای به انترناسیونال چهارم وارد خواهد ساخت، دشوار است. ولی به هر حال فنا و زوال انترناسیونال سوم را به دنبال خواهد داشت. زنده رونده است، اگر نه خودمان، پس دیگران. از سر تقصیر راکوفسکی<sup>۴۳</sup> در گذشته اند و به وی اجازه داده اند تا در مجامع سفرها و استقبال از ارباب جراید بورژوازی شرکت کند. به این ترتیب یک انقلابی بزرگ، کمتر و یک کارمند کوچک، بیشتر شده است.

میرومسکی می خواهد با استالین متحد شود. از گزارش ها چنین بر می آید که او و اتوبانر<sup>۴۴</sup> طرح ملاقاتی را در مسکو می ریزند. هم این و هم آن کاملاً توضیح دادنی است. همه فرصت طلبان وحشت زده انترناسیونال دوم باید فعلاً کششی به سوی بوروکراسی شوروی در خود احساس کنند. آنها به تطبیق دادن خود با دولت بورژوائی توفیق نیافتند، و حالا می کوشند تا خود را با دولت کارگری تطبیق دهند. هسته وجود آنها خود را تطبیق دادن و کوتاه آمدن در برابر قدرت دولتی است. آنها هرگز انقلاب نخواهند کرد. این کار، کار گروه برگزیده نو، تربیت نو، آبدیده شدن نو، خلاصه کلام، کار یک نسل نوست.

---

<sup>۴۳</sup> - کریستیان راکوفسکی فعالیت خود را به عنوان سوسیال رولومیونر در بلغارستان آغاز کرد، پس از انقلاب اکتبر رئیس شورای کمیسرهاى خلق اوکراین شد وى زماتى سفیر شوروى در فرانسه بود، ولى از آنجا که از یاران نزدیک تروتسکى به شمار مى آمد از حزب اخراج شد و به خارج تبعید گشت. به علت تغییر جبهه در سال ۱۹۳۴ به حزب بازگشت ولى با همه اینها، وى یکی از متهمین محاکمات ۱۹۳۸ مسکو بود که به ۲۰ سال حبس محکوم گشت.

<sup>۴۴</sup> - از رهبران برجسته حزب سوسیالیست دموکرات اتریش پس از جنگ که در سال ۱۹۳۴ مجبور به جلاى وطن شد و نخست از چکسلواکی و سپس از فرانسه امور حزب را رهبری می کرد.